

پنجه‌ی ببرهای کوچک آسیا: «مدلی برای توسعه»

سعید اسلامی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

علیرضا پناهی**

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

اقبال امیری***

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

چکیده

مقاله حاضر با بررسی روند توسعه‌یافتگی اقتصادی در سه کشور آسیایی هنگ کنگ، سنگاپور و تایوان، مشهور به ببرهای اقتصادی آسیا در پی ایجاد یک مدل برای توسعه اقتصادی در دیگر کشورهای در حال توسعه می‌باشد. به‌رغم تفاوت‌هایی که در روند توسعه‌یافتگی این کشورها وجود دارد اما به‌طور کلی می‌توان گفت مدل توسعه‌یافتگی این کشورها دارای مشابهت‌های ذاتی و به‌گونه‌ای در سطح جهان منحصر به‌فرد می‌باشد. در خصوص این که چرا این کشورها توانستند برنامه‌های توسعه‌ی خود را - صرف‌نظر از نوع برنامه‌ها - با موفقیت به اجرا در آورند نمی‌توان یک عامل را به‌تنهایی ضامن اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌های توسعه در این کشورها دانست؛ بلکه نوع ماهیت دولت در این کشورها، به‌علاوه‌ی عواملی چون فرهنگ، نیروی انسانی، اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و ماهیت سیاست خارجی این کشورها که در یک رابطه تنگاتنگ با هم، یک مدل پنج ضلعی را شکل داده‌اند و رشد مداوم اقتصادی بالای چهار درصد - به‌عنوان تیغ برنده و عامل تسریع کننده - نیز در مرکز این مدل فرآیند توسعه‌یافتگی را در این کشورها شکل بخشیده است که ما در این پژوهش این مدل را «ستاره‌ی اقبال» یا «پنجه‌ی توسعه» نام نهاده‌ایم.

کلید واژه‌ها

توسعه اقتصادی، دموکراسی، دولت توسعه‌خواه، فرهنگ.

* Email: Islami_s@yahoo.com.

** Email: pnahi110@yahoo.com.

*** Email: eghbal.amiri@gmail.com.

طرح مسئله

فهم روندهای توسعه در کشورهایی که موفق به دستیابی به توسعه شده‌اند، ارزش‌های نظری و کاربردی فراوانی برای سیاست‌گذاران و نخبگان جوامع در حال توسعه دارد. در میان کشورهای کامیاب در تحقق توسعه، بی‌تردید کشورهای شرق آسیا دارای تجربه‌های گرانبها و به‌گمان بسیاری از صاحب‌نظران، دارای تجربه اعجاب‌آوری در مسیر دستیابی به توسعه بوده‌اند. از این‌رو، معجزه شرق آسیا حاوی تجربیات فراوانی برای کشورهای در حال توسعه می‌باشد.

اصطلاح چهار ببر آسیایی، لفظی است که برای اشاره به اقتصادهای بسیار توسعه‌یافته اقتصاد هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی به‌کار می‌رود. این کشورها به‌دلیل داشتن رشد استثنائاً بالا و صنعتی شدن سریع بین اوایل دهه 1960 و دهه 1990 مشهورند. تا قرن بیست‌ویکم، این کشورها به اقتصادهایی پیشرفته و با درآمد بالا تبدیل شده‌اند، در زمینه‌های منفعت رقابتی تخصص یافتند. مثلاً هنگ‌کنگ و سنگاپور مراکز مالی پیشروی جهانی شده‌اند، تایوان یکی از رهبران جهانی در تولید فناوری اطلاعات است. داستان‌های موفقیت اقتصادی آنها برای بسیاری از دولت‌های در حال توسعه می‌تواند به‌عنوان مدلی برای توسعه استفاده شود.

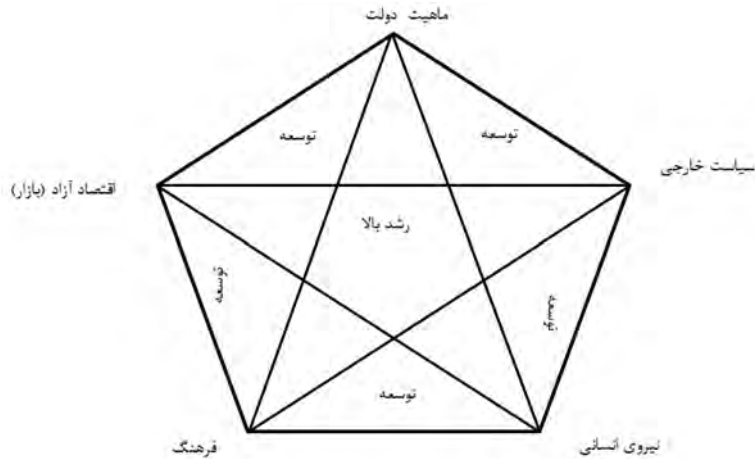
به‌طور کلی هدف از انجام پژوهش‌های توسعه، رسیدن به حداقلی از یک مدل می‌باشد که - ضمن در نظر داشتن تفاوت‌ها - بتوانند توضیحی نسبتاً قانع‌کننده نسبت به ریشه و روندهای توسعه در کشورهای مورد نظر با هدف الگوسازی برای سایر کشورها داشته باشد و یا حداقل به ما در درک فرآیندها کمک کنند. ما در این پژوهش برآنیم تا با مطالعه بر روی سه کشور تازه صنعتی شده یعنی تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور به این سؤال پاسخ دهیم که چرا این کشورها توانستند برنامه‌های توسعه‌ی خود را - صرف‌نظر از نوع برنامه‌ها - با موفقیت به «اجرا» در آورند؟

پاسخ فرضی و اجمالی ما به سؤال این است که نمی‌توان یک عامل را به‌تنهایی ضامن اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌های توسعه در این کشورها دانست؛ بلکه نوع ماهیت دولت در این کشورها، به‌علاوه‌ی عواملی چون فرهنگ، نیروی انسانی، اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و ماهیت سیاست خارجی این کشورها که در یک رابطه تنگاتنگ با هم، یک مدل پنج ضلعی را شکل داده‌اند و رشد مداوم اقتصادی بالای چهار درصد - به‌عنوان تیغ برنده و عامل تسریع‌کننده - نیز در مرکز این پنج ضلعی فرآیند توسعه‌یافتگی را در این کشورها شکل بخشیده است که ما این مدل را «ستاره‌ی اقبال» یا «پنجه‌ی توسعه» نام نهاده‌ایم.

پیش از ورود به بحث اصلی ذکر این نکته ضروری به‌نظر می‌رسد که جدای از تمرکز جغرافیایی این کشورها در شرق و جنوب شرق آسیا، این جوامع، از شباهت‌های خاصی برخوردار نیستند. هم‌چنین سیاست‌های اقتصادی در این کشورها در حد قابل ملاحظه‌ای متفاوت است.

از سوی دیگر باید پذیرفت که هر چند سیاست‌های توسعه‌ی این کشورها از لحاظ شکل، ویژگی، شدت و دامنه‌ی آنها از کشور دیگر متفاوت است، اما قالب کلی سیاست‌ها مشابه یکدیگر بودند. هم‌چنین مدرن‌سازی آسیا را نباید غربی‌سازی آسیا دانست؛ مدرن‌سازی آسیا به «شیوه آسیایی» صورت می‌گیرد که ما نیز در این مقاله با طرح مدل پنجه‌ی توسعه به نوعی در صدد تبیین این «شیوه» برآمده‌ایم.

پنجه‌ی توسعه (ستاره‌ی اقبال)



1- ماهیت دولت در این کشورها

با بررسی نقش مفهومی و تاریخی دولت و به استناد شواهد تجربی ناشی از عملکرد و اتخاذ سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دولت و سازمان‌ها و نهادهای دولتی و اثر آن بر توسعه اقتصادی دولت‌ها در سطح جهان، می‌توان چنین اظهار نمود که توسعه اقتصادی با دوام، بدون وجود دولت مؤثر و کارا، مجال است. امروزه به‌نحو فزاینده‌ای پذیرفته شده است که برای تحقق هدف توسعه اقتصادی، وجود دولت مؤثر و کارا اهمیتی اساسی دارد.

راه توسعه دموکراتیک (انگلیس و آمریکا) راهی دراز، کند و استثنایی بوده است. پس از توسعه دموکراتیک در غرب، تقریباً همه‌ی حکومت‌ها در کشورهای توسعه نیافته برای رسیدن به پای غرب دست به تلاش زدند و در این میان، دو راه توسعه پیدا شد، یکی راه توسعه اقتدارطلبانه - محافظه‌کارانه با اصلاحات از بالا (ژاپن میجی و آلمان بیسمارک) و بعدها راه توسعه توتالیتر (شوروی و چین). تجربه توسعه در این اواخر اصولاً اقتدارطلبانه یا توتالیتر بوده است. به‌طور کلی کشورهای جهان سوم در جهت اصلاحات و نوسازی و توسعه به ترکیبی از این دو شیوه که اشاره شد، متوسل گردیده‌اند و کشورهای آسیایی هم از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. در اصل فقط ایالات متحده آمریکا و چند کشور دیگر می‌توانند ادعا کنند که توانسته‌اند اقتصادی مدرن را در پرتو حکومت دموکراتیک فراهم نمایند.

بسیاری از رژیم‌های اقتدارگرا دموکراسی را کالایی لوکس می‌دانند که کشورشان هنوز توان جذب آن را ندارد. پس ابتدا باید نان را تأمین کرد و سپس به سراغ آزادی مردم رفت، همانند آن‌چه که در کره جنوبی و سنگاپور و تایوان گذشته است. نکته آن‌که در دنیای واقعی، سرمایه‌داری و توسعه اقتصادی می‌تواند با اقتدارگرایی همزیستی داشته باشند (اسلامی، 1393: 68).

با تمام این احوال موفقیت اقتصادی کشورهای اقتدارگرا در آسیا تا اندازه‌ای عجیب به‌نظر می‌رسد؛ زیرا به‌طور کلی حکومت‌های قدرت‌طلب و سلطه‌گر به‌همان مقدار ایجاد مصیبت می‌کنند که معجزه به بار می‌آورند. با این تفصیل، نوعی همسازی و همزیستی بین حکومت‌های اقتدارگرا و رشد سریع اقتصادی به‌چشم می‌خورد (شاهنده، 1370: 14-15).

به‌نظر آدریان لفت ویچ مهم‌ترین و اصلی‌ترین متغیر که نقش تعیین‌کننده در شکل‌گیری مفهوم توسعه و شکست یا موفقیت طرح‌های توسعه دارد «سیاست» جوامع مختلف می‌باشد و منظور از سیاست، فرآیندهای آگاهانه‌ای است که انسان برای بهره‌برداری از منابع به‌کار می‌گیرد که این فرآیندها ممکن است در برگیرنده‌ی تمام فعالیت‌های تعارض‌آمیز، همکاری و مذاکره، تولید و توزیع منابع (چه مادی و چه فکری) در سطح محلی، ملی یا بین‌المللی و یا در محدوده خصوصی یا عمومی باشد (لفت ویچ، 1384: 21-19).

نکته این است که اگر ما به‌دنبال پیشرفتی واقعی و پایدار در رفاه بشری هستیم، تحقق آن با تکیه بر یکی از ابعاد توسعه (اقتصادی و سیاسی) غیر ممکن است و یا حداقل بسیار کند و غیر واقعی خواهد بود و همان‌طور که در «تحلیل‌های تاریخی تطبیقی» اشاره شده است، برای ایجاد هماهنگی میان ابعاد سیاسی و اقتصادی توسعه، نیاز به یک مرکز «هماهنگ‌کننده اطلاعات» یا «مرکز هماهنگ‌کننده توانمندی‌ها» می‌باشد و تنها سازمانی که قادر است این وظیفه مهم را در سطح ملی بر عهده بگیرد، «دولت» است. نوع دولتی که در اینجا مورد بحث است، با دولت‌های ایدئولوژیک که به‌طور کامل بر اقتصاد سلطه دارند، متفاوت است. دولت‌های مورد بحث ما، در صدد هدایت و مدیریت کامل اقتصادی نیستند، بلکه به‌دنبال کنترل و نظارت بر هر نوع از تحرکات اقتصادی می‌باشند (دولت‌های مداخله‌گر، دولت‌های ناظر). این دولت، دولتی است که اقتدار، قدرت و توانمندی لازم برای اقدام در اقتصاد بازار را دارد و به‌عبارت دیگر دولتی است که قادر به مدیریت بازار می‌باشد و یا دولتی است که به‌قول رابرت وید (Wade, 1991: 23) بر بازار نظارت می‌کند. دولتهایی که این توانمندی‌ها را دارند، «دولت توسعه‌ای»¹ نامیده می‌شوند. استفاده از این اصطلاح علاوه‌بر این که نشان‌دهنده تفاوت آن با دولت‌های ایدئولوژیک مانند شوروی سابق و دولت‌های لیبرال غربی و سوسیال دموکراتیک می‌باشد، نشان‌دهنده تفاوت شدید این دولت با ضعیف‌ترین دولت‌های جهان سوم که ما به آن‌ها «دولت‌های غیر توسعه‌ای»² می‌گوییم نیز هست (لفت ویچ، 1384: 26-24).

دولت توسعه‌خواه از دو منظر کلی اندیشه‌ای و ساختاری مطالعه می‌شود. از منظر اندیشه‌ای، نخستین ویژگی دولت توسعه‌خواه، اهداف توسعه‌ای آن است. چنین دولتی به شکل بنیادین (توسعه‌گرا) است و مأموریت خود را تضمین توسعه‌ی اقتصادی قرار داده است. در دولت‌های توسعه‌خواه برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های صنعتی رکن اصلی راهبرد توسعه دولت و شاید بتوان گفت تمامی راهبردهای دولت (اهداف دولتی) است. انگاره دولت توسعه‌خواه چنان که در گزارش نهاد توسعه سازمان ملل متحد، زیر عنوان نقش دولت در جهان در حال تحول آمده است که عبارت است از اصلاح ساختار دولت، دمیدن نیروی تازه در قابلیت‌های نهادهای دولتی از طریق ایجاد انگیزه در مدیران دولتی برای انجام بهتر اصلاحات و در عین حال نظارت بر اعمال خودسرانه ایشان است (ایوانز، 1382: 16).

شاید مهم‌ترین تفاوت یک دولت توسعه‌خواه با دیگر دولت‌ها این است که چنین دولتی آشکارا اهداف توسعه‌ای را چراغ راهنمای خود قرار می‌دهد. بر این اساس دولت توسعه‌خواه با کنار گذاشتن اهداف سیاسی - ایدئولوژیک، تنها به دگرگونی صنعتی و توسعه اقتصادی کشور می‌اندیشد. به‌نظر لفت‌ویچ دولت توسعه‌خواه یعنی دولتی که سیاست‌های داخلی و روابط خارجی آن در جهت کسب قدرت، اقتدار، استقلال، توانمندی و ظرفیتی است که از طریق ایجاد و ارتقای شرایط رشد اقتصادی، سازماندهی مستقیم رشد اقتصادی یا ترکیبی از این دو تعیین، تعقیب و تشویق دست‌یابی به اهداف آشکار توسعه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد (لفت‌ویچ، 1378: 396).

1 - Developmental-State.

2 - Non-Developmental State.

از لحاظ اهداف اولیه، خصوصیت متمایز دولت‌های توسعه‌ای را این‌گونه می‌توان توصیف کرد که اهداف سیاسی و ساختارهای نهادینه شده و به‌ویژه بروکراسی‌های آن، به‌سمت توسعه سوق داده شده‌اند. در حالی که اهداف توسعه‌ای آن سیاسی است. چرا که در هسته مرکزی این دولت‌ها، اساساً عوامل سیاسی به استراتژی‌های توسعه‌ای ضربتی، سریع و فوری از طریق ساختارهای دولت شکل داده‌اند. از جمله این عوامل سیاسی، ناسیونالیسم است که به‌طور خلاصه می‌توان گفت در مرکز رژیم توسعه‌ای قرار دارد. لغت ویچ، ویژگی‌های دولت توسعه‌ای را نخبگان مصمم برای تحقق اهداف توسعه‌ای، استقلال نسبی دولت، بروکراسی اقتصادی قوی و رقابتی، جامعه مدنی ضعیف، توانمندی لازم برای مدیریت مؤثر منافع خصوصی و بهره‌گیری از ابزار سرکوب در پیشبرد توسعه همراه با توجه به رفاه عمومی و حفظ مشروعیت قانونی بر می‌شمارد (لغت ویچ، 1384: 214).

کشورهای هنگ‌کنگ، تایوان و سنگاپور به‌عنوان کشورهایی که سریع‌ترین رشد را در تولید ناخالص ملی داشته‌اند و سطح زندگی در آن‌ها به سطح زندگی در کشورهای پیشرفته جهان رسیده است، دارای دولت‌های اقتدارگرا یا آمرانه بوده‌اند. در هیچ یک از کشورهای مورد نظر در طی دوران شکوفایی اقتصادی، قدرت سیاسی از حزب حاکم به حزبی دیگر منتقل نشده است (شاهنده، 1370: 14).

در سنگاپور حزب «اقدام مردم» از زمان استقلال در سال 1965 به‌بعد کنترل عرصه‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی را در این کشور در اختیار داشت (لغت ویچ، آدریان، 1384: 237). «لی کوان یو» وزیر ارشد کابینه سنگاپور به‌مدت سی‌ویک سال رهبری کشور را به‌عهده داشت و در نوامبر 1990 جای خود را «گوچاک تانگ» چهل‌ونه ساله داد، نمونه بارز یک رهبر اقتدارگرا است. او معتقد است در دوران اولیه توسعه اقتصادی نیاز مبرم به وجود مازاد تولید کشاورزی است به‌نحوی که بتواند صنعتی شدن شهرها را تغذیه نماید. این دوران مشکل‌ترین دوره حیات هر جامعه‌ای است و به‌دلیل عدم تعادلی که موقتا ایجاد می‌شود، فقط یک دولت اقتدارگرا می‌تواند از بی‌نظمی جلوگیری کرده و اقتصاد کشور را هدایت کند (شاهنده، 1370: 15). در هنگ‌کنگ در رأس هرم حکومتی مقام فرماندار قرار داشت که از سوی پادشاه یا ملکه بریتانیا منصوب می‌گردید که از حاکمیت تام و مطلق قضایی، اجرایی و مالی برخوردار بود. «شورای قضایی» و «شورای اجرایی» صرفاً ارگان‌های مشورتی بودند و اعضای آن‌را شخص فرماندار منصوب می‌کرد (شاهنده، 1374: 65-63).

«رابرت وید» در کتاب جدیدی به‌نام «حکومت بر بازار» که در ارتباط با کشور کره جنوبی و تایوان نوشته است، استدلال می‌کند که اگر کشوری بخواهد جهش بزرگی در اقتصاد خود ایجاد کند و رشد ایجاد شده را هم‌چنان حفظ نماید، بایستی در ابتدا بتواند در مقابل فشار «گروه‌های ذی‌نفوذ خاص» ایستادگی نماید (Wade, 1991: 21). وی بر این عقیده است که حکومت آمرانه در اجرای هدف فوق در وضعیتی به‌مراتب بهتر از یک حکومت دموکراتیک قرار دارد.

شواهد زیادی دال بر این‌که قدرت‌های اقتدارگرا توان ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد اقتصادی سریع را دارند، موجود است. در سه کشور سنگاپور، هنگ‌کنگ و تایوان که موفقیت‌های بزرگ اقتصادی داشته‌اند و از این نظر سرآمد دیگر کشورهای آسیایی هستند، رشد سریع و برابری درآمدها را که باعث کاهش فشار اجتماعی حاصل از توسعه بوده و از طریق انجام اصلاحات رادیکال صورت پذیرفته، صرفاً باید مدیون وجود حکومت‌های آمرانه دانست. به‌منظور اجرای سیاست‌های فوق‌الذکر، حکومت‌های مذکور هر کدام به ترفندهای سیاسی مختلفی دست زدند و سیاست‌های اقتدارگرایانه خود را توجیه می‌کردند، تایوان که با فرار «جیانگ جیه شه» (جیانگ کای شک) به آن جزیره، دولتی جدید پیدا کرده بود، به‌خاطر مبارزه با کمونیست‌ها و ترس و وحشتی که مقامات دولتی از بالای کمونیسم در دل‌ها ایجاد کرده بود، وحدت و یکپارچگی را سرلوحه کار خود قرار داد و مردم برای دستیابی به رشد سریع اقتصادی حکومت دیکتاتوری جیانگ را با

جان و دل پذیرفتند (شاهنده، 1370: 16). تا اواخر دهه هشتاد میلادی، این کشور دارای حکومتی تک‌حزبی بود و به‌وسیله نظامیان اداره می‌شد، اقتصاد کشور دستوری بود و بخش اعظم آن با تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی دولت وقت اداره می‌شد (نیزبیت، 1385: 187).

مردم کشور کوچک سنگاپور تشکیل شده در سال 1965 نیز تحت سیاست ارباب و تبلیغات دائم رهبران خود، (گروه کی لوان یو) درباره هجوم قریبالوقوع مالزی و اندونزی و این‌که دارای هیچ‌گونه منابع طبیعی نیست، ناگزیر حکومت مطلقه (دیکتاتوری مصلح) «لی کوان یو» و حزب اقدام مستقیم را پذیرفتند و جالب این‌که به‌دلیل پیشرفت‌های فوق‌العاده سریع کشور در زمینه صنعت و تکنولوژی، دارودسته «لی» را منجی خود دانسته و از آن اطاعت کامل داشتند (شاهنده، 1370: 16).

به‌طور کلی باید گفت، دستیابی به توسعه، نیازمند کوچک کردن دولت نیست بلکه نیازمند عملکرد خوب دولت است (Sandbrook, 1990: 682). مهم‌ترین معیار توسعه‌ای نیز وجود نرخ رشد سالانه حداقل 4 درصدی ناخالص سرانه در طول یک دوره 25 تا 30 ساله به‌علاوه فراهم کردن زمینه‌های توسعه مستلزم آن است که دولت قادر به اتخاذ تصمیمات استراتژیک بوده و با وجود مقاومت مردم، منابع قدرتمند اجتماعی و فشارهای خارجی، آن‌ها را عملی کند. با توجه به تجربه کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا این کار در مراحل ابتدایی صنعتی شدن، نیازمند دولتی مستقل و توسعه‌گرا است (لفت و بیچ، 1382: 233).

2- فرهنگ (آیین کنفوسیوسی)

موفقیت‌های چشمگیر اقتصادی و سیاسی کشورهای شرق آسیا (هنگ‌کنگ، تایوان و سنگاپور) به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، بسیاری از پژوهشگران و صاحب‌نظران علوم اجتماعی را به مطالعه و تبیین علل این موفقیت‌ها ترغیب نموده است. در این میان، ویژگی‌های مشترک فرهنگی این جوامع سبب گردیده که گروهی بر اهمیت عامل فرهنگی در توسعه و پیشرفت آنها تأکید نمایند. ارتباط میان فرهنگ و نظام اقتصادی جامعه، به‌صورت علمی و جدید برای نخستین‌بار در اوایل قرن بیستم از طرف ماکس وبر مورد مطالعه قرار گرفت. اندیشه وبر عمدتاً متوجه تأثیر پروتستانیزم بر پیدایش و تکامل سرمایه‌داری جدید بود (Berger, 1988: 6). اثر بزرگ وی «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» به این موضوع می‌پردازد. با الهام از وبر، تعدادی از نویسندگان متأخر بر اهمیت ارزش‌ها و گرایش‌های ذهنی در نیل به صنعتی شدن و توسعه در جهان سوم تأکید ورزیده‌اند که از آن جمله می‌توان به آثار کسانی چون دانیل لرنر¹، دیوید مک کله‌لند²، اورت هیگن³، الکس اینکلس⁴ و طرح مفهوم «انسان نو»⁵ اشاره کرد. هانتینگتون نیز اگرچه خود به اهمیت نقش عناصر عوامل فرهنگی در توسعه واقف است ولی اعتقاد دارد که فرهنگ در علوم اجتماعی مفهومی گول زنده است و کاربرد آن سهل و ممتنع می‌باشد (Weiner, 1987: 23).

به‌نظر وی استفاده از آن ساده و در عین حال خطرناک است؛ چرا که از برخی جهات فرهنگ را می‌توان مقوله‌ای ذخیره‌ای به‌شمار آورد. به گفته‌ی هانتینگتون، اگر هیچ‌یک از علل موجود قادر نباشد به‌گونه‌ای بایسته تفاوت‌های بارز جوامع را از نظر سطح توسعه توضیح دهد، آنگاه این وسوسه پدید می‌آید که این قبیل تفاوت‌ها را به فرهنگ نسبت دهیم.

1 - Daniel lerner.
2 - David Mc Clelland.
3 - Everett Hagen.
4 - Inkeles Alex.
5 - Modern Man.

از این رو مشخص ساختن این‌که تا چه اندازه منشأ تفاوت‌های سیاسی و اقتصادی کشورهاست، تا حدود زیادی مبهم می‌باشد و به‌همین دلیل تبیینات فرهنگی غالباً غیر دقیق یا مکرر گویی است (گازرانی، 1373: 59). البته ما نیز در این مقاله بر آن نیستیم که فرهنگ را به‌عنوان تنها عامل پیشرفت این کشورها معرفی کنیم، بلکه همان‌گونه که هانتینگتون نیز اذعان دارد نمی‌توان به‌عنوان یک عضو مهم از آن چشم‌پوشی کرد.

با نگاهی به تاریخ ادبیات توسعه شاهد آن می‌باشیم که از دهه 1950، نظریه‌های فرهنگی توسعه با نظریات اقتصادی توسعه شدیداً به رقابت پرداختند. در این میان، نظریه اخلاق پروتستانی ماکس وبر گاه در قالب نظریه «انگیزه موفقیت»¹ مک کله لند به‌عنوان پیش‌شرط توسعه و گاه در چارچوب نظریه «خانواده‌گرایی بی‌بندوبار»²، ادوارد. سی. بانفیلد³ به‌مثابه‌ی مانع پیشرفت تجلی یافت (دادلی سیرز، 1368: 137). نظریه انگیزه موفقیت مک کله لند که در دهه 1950 در خصوص ارتباط عناصر فکری و فرهنگی با پیشرفت اقتصادی مطرح گردید. این انگیزه را «میل به انجام وظایف محوله در حد عالی و تمایل به موفق شدن تحت شرایط رقابتی» تعریف می‌کرد (دادلی سیرز، 1368: 137) که این ویژگی‌ها در مردم جوامع شرق آسیا به‌گونه‌ای بارز مشهود است و از جمله عوامل مهم موفقیت‌های اقتصادی این کشورها به‌شمار می‌آید.

در کشورهای تایوان، سنگاپور و هنگ‌کنگ از آنجایی که اکثریت جمعیت آن‌ها چینی به‌شمار می‌آیند، بدین منظور می‌توان گفت آن‌ها در زیر نفوذ و تأثیر فرهنگ و تمدن چینی (آیین کنفوسیوس) قرار دارند. به‌نظر می‌رسد نوع فرهنگ کشورهای مذکور علاوه‌بر ایجاد انگیزه موفقیت در سطح دیگری نیز مؤثر بوده و آن تقویت جنبه آمرانه دولت‌ها در این کشورها بوده است و به‌عبارت دیگر فرهنگ به‌عنوان یکی از اضلاع مدل پنجه توسعه بر ضلع اول، ماهیت دولت، مؤثر بوده و نیز از آن تأثیر می‌پذیرد. هر چند پروفیسور «تنووی مینگ» - استاد دانشگاه هاروارد - معتقد است: «آیین کنفوسیوس فقط توجیه‌گر اطاعت از حکومت نیست، بلکه پاسخگویی حکومت را هم می‌طلبد» (نیزبیت، 1385: 95).

اما به‌نظر می‌رسد از بین این قرائت‌های دوگانه، قرائت اول به‌عنوان گفتمان مسلط در این جوامع رایج بوده است، هر چند در حال حاضر قرائت دوم نیز در حال قوت گرفتن است و این مسئله خود مؤید نظر ما در مورد جدایی دو فاز توسعه اقتصادی و گسترش دموکراسی در این جوامع می‌باشد و این‌که هر دو هدف نیاز به اراده‌ای مستقل دارد. در کنار عناصر موجود در فرهنگ کنفوسیوس، باید به روند ایدئولوژی‌زادایی نیز در این جوامع توجه کرد. آن‌گونه که نیزبیت می‌گوید: در سرتاسر آسیای جنوب شرقی، ایدئولوژی جای خود را به واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی می‌دهد (نیزبیت، 1385: 188). اهمیت این مسئله را به‌خصوص در «ماهیت سیاست خارجی» این دولت‌ها، به‌عنوان یکی دیگر از اضلاع مدل، بیشتر خواهیم دید. هم‌چنین وجود فرهنگ قوی ناسیونالیسم توسعه‌گرا نقش مهمی در موفقیت کشورهای شرق آسیا داشته است (لفت ویچ، 1382: 315).

هندرسون و نیز سایمون و تامپسون (1995) در مطالعات خود بر وجود آیین و سنن منحصر به‌فرد این منطقه موسوم به آیین کنفوسیوس که بر سخت‌کوشی، نظم در کار، قناعت و صرفه‌جویی و هماهنگی تأکید می‌کند، اشاره داشتند (سلامی، 1379: 77-78). «هرمن کان» در تحقیقی تحت عنوان توسعه اقتصاد جهانی، به مطالعه ریشه‌های فکری - فرهنگی توسعه‌ی کشورهایی نظیر کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و ... پرداخت و علت موفقیت این کشورها و سایر کشورهای منطقه را وجود فرهنگ مستعد توسعه اقتصادی معرفی نمود (قادری، 1370: 161). وی شاخص‌های اساسی رشد و توسعه

1 - Achievement Motivation.
2 - Amara familism.
3 - Edvard. c. Banfield.

اقتصادی در شرق آسیا را مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی می‌داند و این شاخص‌ها را در چهار محور اصلی مورد توجه قرار می‌دهد:

- 1- جامعه‌پذیری خانوادگی که تضمین‌کننده اعتدال، آموزش و پرورش، کسب مهارت‌ها و جدیت در قبال تکالیف، شغل، خانواده و ... می‌باشد.
- 2- گرایش به همراهی و کمک به گروه، صرف‌نظر از این‌که مبنای آن گروه چه باشد.
- 3- احترام به سلسله مراتب و احساس طبیعی بودن آن.
- 4- حس کامل‌سازی روابط (که همراه با بند سوم مفهومی از عدالت و انصاف در نهادها را ارائه می‌کند) (Berger, 1988: 101).

به‌طور کلی ویژگی‌های فرهنگی جوامع شرق آسیا را می‌توان چنین بر شمرد:

- 1- عناصر اخلاق کنفوسیوسی نظیر: اخلاق کاری معطوف به موفقیت، صرفه‌جویی، پس‌انداز، سخت‌کوشی و ...؛
 - 2- روحیه همبستگی جمعی بسیار گسترده؛
 - 3- تأثیر عمیق «فرهنگ شرکتی»¹ ژاپن بر مدیریت و رفتار سازمانی و تجاری این شرکت‌ها؛
 - 4- شأن و اعتبار بسیار بالای آموزش و پرورش و انگیزه شدید برای فراهم آوردن بهترین امکانات آموزشی برای کودکان؛
 - 5- حاکمیت هنجارها و نهاد‌های مبتنی بر شایستگی به‌عنوان معیار استخدام و ارتقا افراد، ضمن پایبندی به اصل برابری؛
 - 6- احساس مشترک مردم این کشورها در خصوص «بقای ملی» در عصر جدید (مک کورد، 1372: 44).
- از سوی دیگر جهان‌بینی کنفوسیوسی بر دو اصل اساسی است:
- 1- دعوت به جامعه و زندگی اجتماعی و این جهانی و ضدیت با عرفان‌گرایی و رهبانیت. این جنبه دنیاگرایانه آیین کنفوسیوسی بر وجهه مثبت، عقلی و سازنده بینش چینی افزود.
 - 2- سنت‌پرستی و محافظه‌کاری اجتماعی که تأثیر آن در جامعه چین به‌صورت 26 قرن ثبات، رکود، یکنواختی و بدون افت و خیزهای شدید و تلاطم اجتماعی، متبلور شد (شریعتی، 1359: 90-188).
- این شیوه تلقی آیین کنفوسیوسی از جهان و زندگی فردی و اجتماعی که با جهان‌بینی سرمایه‌داری هماهنگی و وجه تشابه زیادی دارد، در عمل به تحقق شکلی از توسعه سرمایه‌دارانه در کشورهای شرق آسیا یاری رسانده است.
- به‌طور کلی در آیین کنفوسیوسی توجه به دنیا و بی‌اهمیت شمردن آخرت به‌روشنی قابل تشخیص است، کنفوسیوس در دو راهی رهاسازی دنیا و انزوا گزیدن و در جهان و با مردم جهان به‌سر آوردن و برای سر و سامان دادن به جهان تلاش کردن، راه دوم را در پیش می‌گیرد، ضمن آن‌که امور مربوط به آخرت و روز واپسین هیچ‌گاه برای وی موضوعی اساسی به‌شمار نمی‌آید. در واقع اشتیاق پرشور آیین کنفوسیوس نسبت به انسان، در مسیر تحول خود به مسلکی تبدیل می‌شود که سودجویی را سرچشمه نیک‌بختی می‌داند. همین شیوه نگرش در جوامع شرق آسیا، توجیه‌کننده تلاش مادی می‌شود (گازرانی، 1373: 61).

3- اقتصاد آزاد (بازار)

بسیاری از کارشناسان مسائل اقتصادی معتقدند که کشورهایی که از تجارت بازتری برخوردارند، نقش بیشتری در تجارت جهانی ایفا می‌کنند و از ضریب رشد بالاتری سود می‌جویند تا کشورهایی که اقتصاد بسته‌تری دارند. در میان بسیاری از

رهبران کشورهای صنعتی و فن‌سالاران بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نیز این باور وجود دارد که صرفاً با آزادسازی و خصوصی‌سازی اقتصادهای ناکارآمد کشورهای فقیر و عقب‌مانده، فرآیند سرمایه‌داری مدرن می‌تواند در آن کشورها ظهور کند (دی‌ریورو، 1383: 134). عده‌ای معتقدند علت اصلی معجزه شرق آسیا، دولت و دخالت‌های فعالانه، انتخابی و آگاهانه آنها در اقتصاد بازار بوده است (شیرزادی، 1390: 27). دو کشور سنگاپور و هنگ‌کنگ، به‌طور آشکار استراتژی اقتصاد بازار را انتخاب کردند. این استراتژی برای تخصیص منابع متکی به نیروهای بازار و بخش خصوصی است. تجارت خارجی که اغلب با سرمایه‌گذاری مستقیم بخش خصوصی خارجی تکمیل می‌شود، به‌عنوان بخش پیش‌تاز یا موتور رشد در نظر گرفته می‌شود. اقتصاد باز نه‌تنها بر روی تجارت خارجی باز است، بلکه بر روی حرکت‌های بین‌المللی عوامل تولید، یعنی سرمایه و کار نیز باز است. این استراتژی به‌طور معمول حکایت از نقش فعال «دولت» دارد (گریفین، 1375: 58-55). بنابراین می‌توان این استراتژی را در ابعاد سرمایه، تکنولوژی، تجارت و همین‌طور نقش دولت (دولت توسعه‌ای) مورد بررسی قرار داد.

به‌طور کلی رژیم‌های مداخله‌گر (Dirigiste) از طریق دو ابزار دست به مداخله در اقتصاد می‌زنند:

1- تأسیس بنگاه‌های دولتی؛

2- برقراری نظام اعطای مجوز و سایر کنترل‌ها و تنظیم فعالیت‌های واگذار شده در بخش خصوصی.

سست‌ترین شکل مداخله‌گرایی از جمله در کشورهای مورد نظر ما که به‌رغم پذیرش نظام اقتصاد بازار آزاد، با توجه به مقتضیات زمان، نظام کنترل دولتی در این کشورها عمل می‌کند، به‌چشم می‌خورد (شگرو ایشیکاوا، 1375: 110). دولت توسعه‌خواه به شکل نظام‌مند از بازار به‌مثابه ابزار دگرگونی اقتصادی درازمدت و ایجاد شرایطی برای گسترش رشد و برقراری سیستم‌های صنعتی استفاده می‌کنند. بدون این‌که دولت دارایی‌های صنعتی - تولیدی را از آن خویش سازد؛ بنابراین مهم‌ترین نکته یک دولت توسعه‌خواه نوع رابطه‌ی دولت بازار در آن است (عباسی، 1385: 226).

اما در رابطه با ابعاد دیگر این عامل (اقتصاد آزاد) باید گفت که تقریباً در تمام نمونه‌های موجود (از جمله سه کشور مورد نظر ما)، کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی (سرمایه و تکنولوژی) قابل توجه بوده است (لفت و بیچ، 1384: 217). کنروی و گلاسیر (Conroy & Gloaseir 1995) در تحلیل موفقیت این کشورها بر مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی نظر داشته‌اند و در ذیل عوامل بیرونی، کمک‌های مالی آمریکا و ژاپن را پس از جنگ جهانی دوم بسیار مؤثر دانسته‌اند؛ برخی نیز نرخ بالای سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را از مهم‌ترین عوامل موفقیت این کشورها برشمرده است (سلامی، 1379: 78-79). این کشور در دهه 1950 درصد جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بدون تبعیض در مبدأ، مقصد یا درجه مالکیت آن بودند (شیرزادی، 1390: 23).

پیرامون موارد بالا می‌توان به‌عنوان مثال از هنگ‌کنگ یاد کرد. نقش این کشور در امور مالی جهانی در سطح لندن یا نیویورک است و دلیل آن نیز پیروی از اقتصاد آزاد است، ولی این امر را نمی‌توان به‌معنای عدم نظارت سایر مجریان امور اقتصادی این کشور تعبیر کرد (شاهنده، 1374: 64). هنگ‌کنگ پس از آمریکا و سنگاپور در سال 1995، رقابت‌پذیرترین اقتصاد جهان را دارا بود (نیزبیت، 1385: 60). به‌طور کلی می‌توان گفت، موفقیت هنگ‌کنگ در سایه‌ی سیاست‌های بازار آزاد کسب شده است (درویشی؛ سگری، 1385: 276). این کشور از نظر ریسک اقتصادی و سیاسی در وضعیت ریسک پایین و از نظر ریسک مالی در وضعیت ریسک بسیار پایین است (Country Risk Report Hong Kong AMB 2010,1-3). سنگاپور نیز تابلوی «خوش‌آمدگویی» را برای سرمایه‌گذاران خارجی و شرکت‌های چندملیتی بر دروازه‌های خود قرار داده است (نیزبیت، 1385: 245). تاپوان هم دارای اقتصاد سرمایه‌داری است که جذب سرمایه‌های خارجی نقش مهمی در آن

بازی می‌کند. در سال‌های اخیر به‌واسطه سرمایه‌گذاری شرکت‌های بزرگ اروپایی در تایوان، این جزیره به یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان قطعات الکترونیکی جهان تبدیل شده است و به‌همین دلیل در سال 2008 به دومین منبع بزرگ واردات آمریکا پس از ژاپن تبدیل شد (ترجه، 1388: 33). این کشور به‌رغم پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی، خود نیز به یک سرمایه‌گذاری عمده در خارج از کشورش تبدیل شده است. سنگاپور عملاً سوئیس را الگوی خود قرار داده است. سوئیس دارای تولید و کارخانه‌های زیادی نیست ولی جهان را فضای عملیاتی خود تلقی می‌کند. سنگاپور نیز بر جهان تأکید دارد، ولی فعالیت در منطقه آسیا را در اولویت قرار داده است (شاهنده، 1375: 150).

در اینجا ذکر این نکته ضروری به‌نظر می‌رسد که توسعه اقتصادی بدون احراز جایگاهی مناسب در روابط بین‌الملل و بدون حضور در بازارهای منطقه‌ای جهان امکان‌پذیر نیست (جواد، 1385: 246). همان‌گونه که جلب سرمایه و تکنولوژی نیز بدین امر وابسته است؛ بنابراین پرداختن به این مسئله سیاست خارجی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در مجموع می‌توان گفت این کشورها به‌رغم ساختار نسبتاً بسته‌ی سیاسی، در بُعد اقتصادی بسیار باز عمل کرده‌اند؛ هنگ‌کنگ و سنگاپور عملاً استراتژی اقتصاد آزاد را برگزیدند و تایوان نیز هر چند استراتژی توزیع مجدد را برگزید، اما مانعی نیز بر سر راه اقتصاد آزاد و بازار ایجاد نکرد. نکته‌ی قابل توجه در این کشورها، رابطه‌ی دولت - بازار است که در آن‌ها دولت به‌رغم کنترل و نظارت، بر آزادی بازار تأکید دارد.

4- نیروی انسانی

نیروی انسانی هر کشوری، ثروت واقعی آن کشورها محسوب می‌گردند. هدف اساسی از توسعه، ایجاد شرایطی است تا این نیروی انسانی را از حیات طولانی، سالم و خلاق برخوردار کند. در کشورهای شرق آسیا عوامل مهم توسعه اقتصادی بدون استثنا همه بر سرمایه‌گذاری سنگین در توسعه منابع انسانی تأکید داشته‌اند و آن‌را کلید اصلی موفقیت در رشد و توسعه اقتصادی دانسته‌اند؛ یعنی آن‌را دارایی ثابت می‌دانند.

به‌طور کلی می‌توان گفت که نیروی انسانی در این مدل می‌تواند از سه منظر باعث توسعه در کشورهای مورد بحث گردیده است:

الف) شخصیت رهبران

شخصیت رهبران و اقدامات آن‌ها یکی از عوامل بسیار مهم در رشد و شکوفایی اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا محسوب می‌شود و می‌توان گفت که شخصیت‌ها حوادث را شکل می‌دهند، آن‌ها توانسته‌اند امر توسعه را به آرمانی ملی تبدیل کنند. «هنری کسنیجر» در رابطه با سنگاپور قائل به نقش پر رنگ رهبر این کشور، «لی کو آن یو» می‌باشد. به‌نظر او «سنگاپور امروز ثمره‌ی اندیشه‌ها و رویاهای پر شگفت «لی کو آن یو» است. او با درک نه‌تنها نیازهای جامعه خود، که نیازها و آرزوهای همسایگانش این طریق دشوار را درنوردید» (لی کو آن یو، 1383: 13).

لی کو آن یو خود در این‌باره می‌گوید: «تجاربم در تحولات آسیا، مرا به این نتیجه رساند که برای برخورداری از دولتی خوب، نیازمند مردانی خوب هستیم. هر قدر نظام کشوری خوب باشد، رهبران بد و ناکارآمد به مردم خویش آسیب خواهند رساند». او هم‌چنین وجود نیروهای مستعد و مخصوصاً کسانی که برای ادامه تحصیل به سنگاپور آمده بودند را یکی از عوامل مهم در توسعه کشورش بر می‌شمرد (لی کو آن یو، 1383: 638-637).

ب) نیروی کار ماهر و ارزان

وجود نیروی کار کارآمد و نسبتاً ارزان نیز باعث شد تا مخصوصاً در مراحل اولیه و میانی توسعه، انباشت فراوان سرمایه‌ی ملی و دستیابی به بازارهای فروش بیشتر محصولات داخلی را ممکن کند. هندرسون، سایمون و تامپسون و هم‌چنین

پروفسور پل کرو گمان (1994) نیز یکی از مهم‌ترین عوامل معجزه شرق آسیا را در پژوهش‌های خود را وجود نیروی کار ارزان، ماهر و سختکوش بر شمرده‌اند (سلامی، 1393: 79-78). این نیروی کار نسبتاً ارزان از طریق سنت‌های ملی حامی نظم، بهبود واقعی استانداردهای زندگی و سرکوب دولتی، واجد انضباط کاری بالا به‌عنوان یکی از ویژگی‌های مشترک این کشورها بود. این انضباط کاری، در کلیه‌ی مراحل توسعه وجود داشت و باعث می‌شد تا روندهای مستمر توسعه‌ی کشور، تداوم یابد.

جان نیزبیت به نقش «اقلیت‌های چینی» در کشورهای مورد نظر ما تأکید فراوان داشته‌اند و به وجود یک شبکه انسانی راز چینی‌ها در سرتاسر دنیا اشاره دارد که در حال در دست گرفتن نبض اقتصادی آسیا و بلکه جهان می‌باشند (نیزبیت، 1385: 21). لی کو آن یو نیز وجود 1/5 میلیون مهاجر چینی در هنگ‌کنگ و چیزی در حدود 2 تا 3 میلیون مهاجر چینی (اعم از روشنفکران، کارمندان اجرایی و سرمایه‌گذاران) را در تایوان، از عوامل موفقیت این کشورها می‌داند (لی کو آن یو، 1383: 530-546).

ج) حرکت به سوی توسعه انسانی

اگرچه شخصیت رهبران و نیروی کار ماهر و ارزان در شروع فرآیند توسعه نقش اساسی دارند؛ ولی حرکت به سوی توسعه انسانی ضمن این‌که فاکتوری برای توسعه‌یافتگی هستند، خود نیز ضمانتی برای تداوم توسعه محسوب می‌شوند. در این رابطه برنامه عمران سازمان ملل به‌منظور سنجش میزان پیشرفت توسعه انسانی در جوامع مختلف، از سال 1990 اقدام به انتشار «شاخص توسعه‌ی انسانی»¹ نموده است. این شاخص در حقیقت ترکیبی از عوامل گوناگون مانند «امید به زندگی» دستاوردهای آموزشی و میزان درآمد است، تا از این طریق تصویری مرکب از توسعه انسانی در جوامع مختلف ارائه دهند (لفت ویچ، 1384: 82). در این رابطه نیز شاهد آن هستیم که به‌عنوان مثال در تایوان بر تشکیل سرمایه انسانی و بر فراهم آوردن خدمات عمومی اساسی برای تمامی جمعیت تأکید شده است. آموزش همیشه از اهمیت خاصی برخوردار بوده است (بی‌سوادی تقریباً به‌طور کامل ریشه کن شده است). شاخص‌های بهداشتی نیز بسیار جالب است. نرخ ناخالص مرگ‌ومیر در تایوان 5 در هزار و امید به زندگی برای مردان 70/5 سال و برای زنان 75/5 سال است (گریفین، 1375: 261) که در سنگاپور، میانگین آن به 74 سال می‌رسد.

هم‌چنین سنگاپور به‌علت کارایی بالای اداری و اقتصادی و داشتن نظامی عاری از فساد در پرتو تکنیک‌های مؤثر از جمله جذب استادان دانشگاه‌های خارجی برای تدریس در دانشگاه‌های معتبر ملی سنگاپور، پرداخت حقوق بالا به اساتید و مقامات کشوری و جذب بهترین و کارآمدترین افراد به بخش دولتی ... توانسته است نظامی موفق و درخور تحسین در جنوب شرقی آسیا ایجاد نماید، که الگویی برای دیگر کشورها محسوب می‌شود (شاهنده، 1375: 149). تایوان نیز قصد دارد تمام آنهایی که برای ادامه تحصیل از کشور خارج شده‌اند، به کشور بازگرداند و در واقع روند فرار مغزها را معکوس نماید (نیزبیت، 1385: 276). هم‌چنین این سه کشور در سال 1984 توانستند با نسبت 70 تا 90 درصد، خود را در رأس فهرست ثبت‌نام آموزشی متوسط قرار دهند (صدریا، 1371: 59) که این تاریخ تقریباً هم‌زمان است با تثبیت رشد اقتصادی و نیز آغاز حرکت‌هایی در جهت تغییر در فضای سیاسی این کشورها.

5- ماهیت سیاست خارجی

بدون تردید نقش سیاست خارجی در توسعه و تعالی یک کشور غیر قابل انکار است و بر همگان مسلم است که پیشرفت بدون تعامل و همکاری حسنه در مناسبات با کشورها و مسائل و مراجع بین‌المللی تحصیل نمی‌شود و توجه به سیاست خارجی از ضروریات کشوری است که اهداف بلندمدتی را دنبال می‌کند. در همین راستا در سیاست خارجی توسعه‌محور، توسعه به‌عنوان دغدغه‌ی اصلی سیاست خارجی تبدیل می‌شود و این دغدغه بدین معناست که یک کشوری که به‌دنبال توسعه است، تمام جهت‌گیری‌ها، موضع‌گیری‌ها و اقدامات خود را در سیاست خارجی با این محوریت انجام می‌دهد. بر این اساس فرض اصلی این است که اولاً توسعه ملی در بستر خارجی و بین‌المللی ویژه‌ای امکان‌پذیر می‌شود که سیاست خارجی هر کشور باید آن بستر را مهیا سازد. ثانیاً سیاست خارجی هر کشور در عمل تمام الزامات ناشی از آن را بپذیرد و هدفی جز توسعه را مبنای خود قرار ندهد. ثالثاً توسعه در اولویت نخست اهداف سیاست خارجی قرار بگیرد که در این معنا دیگر اهداف سیاست خارجی چون امنیت هم تابعی از توسعه فرض می‌شود. چنین سیاست خارجی باید تمامی بسترهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی لازم را برای پیوند با اقتصاد بین‌المللی، بازار جهانی و گسترش مناسبات سودمند اقتصادی با کشورهای برتر اقتصادی مهیا سازد و کار ویژه اصلی نمایندگی‌های سیاسی و فرهنگی هم‌بسترسازی فعالیت اقتصادی بین‌الملل کشور و حمایت از منافع اقتصادی و بازرگانی کشور خواهد بود. هم‌چنین در این مفهوم سیاست خارجی عامل اصلی هموار کننده راه سرمایه‌گذاری خارجی و گسترش صادرات خواهد بود.

درجه‌بندی کشورها به گروه‌های توسعه‌یافته و در حال توسعه بر اساس میزان رشد و قدرت اقتصادی و منابع موجود، تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم گوناگونی بر سیاست خارجی آن‌ها دارد. با این فرآیند و در گذر از زمینه‌ها و الزامات تعامل و تحول در ابعاد گوناگون روابط بین‌الملل، رابطه میان توسعه و سیاست خارجی را با اثربخشی سیاست خارجی، می‌توان در سه نقش اساسی ذیل مطرح نمود:

الف - سیاست خارجی تسهیل کننده توسعه است؛ زیرا تأکید نهایی سیاست خارجی با تسهیل در رفع موانع بر فراهم کردن زمینه‌های توسعه کشورهاست.

ب - بهره‌برداری از امکاناتی که معمولاً در سطح جهانی برای توسعه منظور شده‌اند؛ زیرا سازمان‌های بین‌المللی مختلف و به‌طور کلی جامعه جهانی امکانات زیادی برای توسعه به مفهوم عام فراهم کرده که از مجرای سیاست خارجی قابل تأمین است.

ج - جلوگیری از هزینه‌ها و در واقع صرفه‌جویی‌های ملی از طریق ایجاد محیط مناسب پیرامون، نقشی است که سیاست خارجی در توسعه به مفهوم عام دارد، به این معنی که فقدان جنگ که هدف نهایی دیپلماسی است، شرط اصلی و اولیه هرگونه توسعه است. بنابراین مأموریت اساسی مجموعه سیاست خارجی هر کشوری، تولید امنیت است. امنیت نیز متقابلاً از طریق توسعه قابل تحقق است و بدون توسعه هر گونه امنیتی فاقد کارایی پایدار خواهد بود.

رابطه‌های توسعه‌ی اقتصادی و سیاست خارجی را می‌توان از ابعاد گوناگون مورد بررسی تئوریک قرار داد. یک وجه تئوریک در خصوص نگرش‌های گوناگون، در خصوص چگونگی تعامل یک دولت با اقتصادی جهانی است. در رهیافت نئولیبرالیسم و با نگاه خوش‌بینانه برقراری تعامل با اقتصاد جهانی و به‌عبارت دیگر ادغام در اقتصاد در چارچوب اندیشه‌ی برون‌گرایانه‌های توسعه‌ی اقتصادی یک الزام می‌باشد. رهیافت دیگر با نگاه ایزاری به تعامل با اقتصاد جهانی موضوع تعامل را صرفاً به‌عنوان یک ابزار در کنار سایر ابزارها جهت رسیدن به توسعه‌ی اقتصادی تلقی می‌کند و آن‌را نتیجه‌ی یک فرآیند سخت و پیچیده‌ی اقتصادی می‌داند (Woods, 2002: 7).

به موازات جابه‌جایی اقتصاد جهانی به‌جای نظام اقتصاد بین‌المللی قدیم - توانایی کشورها در دستیابی به اهدافشان با چالش مواجه می‌شود و حتی با گسترش نظام جدید ممکن است این توانایی به‌شدت کاهش یابد. در اینجاست که تأثیر اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر سیاست خارجی کشورها آشکار می‌شود و این کشورها را ناگزیر می‌سازد که در اتخاذ سیاست‌گذاری خارجی بر مبنای اصول حاکم بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل توجه کنند و برای ایفای نقش در وضعیت جدید این اصول را مد نظر قرار دهند.

امروزه کسب سرمایه‌گذاری خارجی، تکنولوژی و فن‌آوری جدید و حضور در نهادهای بین‌المللی از متغیرهای عمده توسعه اقتصادی هستند که با سیاست خارجی عجین شده است. «سیاست خارجی منفک از توسعه اقتصادی نیست، همواره یک رابطه‌ی تعاملی بین این دو مفهوم باید برقرار باشد. در حقیقت یک سیاست خارجی توسعه‌ای باید این خصوصیات را داشته باشد که منجر به توسعه اقتصادی نیز شود، خصوصیتی نظیر پاسخگو بودن، فعال بودن، تنوع‌پذیری، همساز بودن، پیچیده بودن و اثربخش بودن» (جواد، 1385: 246-244)؛ ولی به‌طور کلی از نظر تئوریک و مفهومی باید بر این نکته تأکید کرد که سیاست خارجی می‌تواند در اختیار توسعه کشورها باشد و زمینه توسعه را فراهم کند.

در راستای مطالب فوق شاهد آن هستیم که در دهه‌های اخیر و پیش از آن رهبران حقوقی کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی بر نیاز به دیپلماسی اقتصادی به‌جای دیپلماسی سنتی یا سیاسی تأکید ورزیده‌اند. جهانی شدن اقتصاد به شکل فزاینده‌ای دیپلماسی اقتصادی را به سازه‌ای مهم در سیاست خارجی تبدیل کرده است. البته باید دانست که پی‌گرفتن دیپلماسی اقتصادی مستلزم آن است که انباره‌ای از افراد کاردان درون حکومت و بخش‌های خصوصی وجود داشته باشد تا از چشم‌اندازی ملی مسائل اقتصادی و تجاری را بفهمند و بر سر آن گفت‌وگو کنند (هارون‌الرشید، 1385: 139-136).

به‌هر صورت به‌نظر می‌رسد سیاست خارجی در کشورهای مورد نظر ما ماهیتی این‌گونه دارد و معطوف به دیپلماسی اقتصادی می‌باشد، آن‌ها سیاست خارجی خود را جهت دستیابی به رشد و توسعه‌ی اقتصادی طراحی کردند. به‌عنوان مثال این مطلب را به‌خوبی می‌توان از اصول دهگانه‌ی سیاست خارجی سنگاپور بر حسب تعریف رسمی آن کشور دریافت که برخی از اصول آن از این قرار است:

1- سنگاپور همواره به‌عنوان یک کشور کوچک هیچ نوع اهداف توسعه‌طلبانه را در سطح جهان دنبال نمی‌کند.

2- سنگاپور به تلاش‌های خود برای حفظ نظام تجاری آزاد - باز و چندجانبه تداوم خواهد داد.

3- سنگاپور آماده است با هر دولتی که خواهان تجارت با آن بر اساس منفعت دوجانبه و حفظ اقتصاد بازار آزاد است وارد داد و ستد و بازرگانی و تجارت شود (هادی وش، 1381: 182).

مورد دیگری که در سیاست خارجی این کشورها مشهود است گرایش آگاهانه‌ی آنها به‌سمت غرب می‌باشد. این کشورها به‌خوبی در شرایط جنگ سرد از این فرصت استفاده کرده و پس از جنگ سرد نیز به نزدیکی با غرب ادامه داده و بلکه به آن تحت‌الزمان اقتصاد جهانی شدت نیز بخشیده‌اند.

در طول دهه هفتاد (1970) جنگ سرد به‌معنای جنگ در آسیا بود خطر گسترش چین و شوروی در ویتنام قابل لمس بود. ایالات متحده و ژاپن مجبور بودند اقتصاد تایوان، کره جنوبی، سنگاپور و هنگ‌کنگ را به‌عنوان دژهای مهار کمونیسم و برای جلوگیری از عواقب ناگوار از دست دادن احتمالی آسیای جنوب شرقی تقویت کنند. به این دلیل ژاپن و ایالات متحده این کشورها را با سرمایه‌گذاری‌ها و اعتبارات فراوان بین‌المللی سیراب کردند و به آن‌ها امکان کاری را دادند که

امروز آن‌را جزو محرّمات می‌دانند. یعنی ایجاد سرمایه‌داری مبتنی بر حمایت دولت که از مؤسسات خصوصی حمایت کند و آن‌ها را در جهت صادرات سوق دهد (د ریورو، 1383: 133).

لی کو آن یو - پدر سنگاپور - به‌صراحت می‌گوید: «در جریان جنگ سرد و در هنگامه دهه‌های 1960 و 1970 که معلوم نبود کدام طرف پیروز می‌شود، ما به غربی‌ها پیوستیم برای این‌که همسایه‌ی دیوار به دیوار ما موضع ضدکمونیستی داشت و از این طریق هم از نظر منطقه‌ای ثبات یافتیم و هم از حمایت بین‌المللی آمریکا - غرب - اروپا و ژاپن بهره‌مند شدیم. در اواخر دهه 1980 بود که دانستیم طرف پیروز را گرفته ایم» (لی کو آن یو، 1383: 17).

سیاست خارجی متعادل و برقراری ارتباطات مؤثر جهانی و همکاری‌های گسترده‌ی بین‌المللی باعث شد تا این کشورها، با آسایش تمام و به دور از کشمکش‌های بین‌المللی، تمام نیروی خود را معطوف به‌دستیابی به توسعه کنند. حمایت نظامی آمریکا یا به‌زبان دقیق‌تر، «چتر امنیتی آمریکا» باعث شد تا این کشورها، حتی در اوج جنگ سرد میان دو ابر قدرت، با آسایش تمام دغدغه بین‌المللی را به کنار گذاشته و با استفاده از نفوذ آمریکا و بازار گسترده‌ی این کشور، تسخیر اقتصاد جهانی و قرار گرفتن در سطوح بالای توسعه‌ی اقتصادی را به‌عنوان آرمان ملی جست‌وجو کند.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی در این مقاله ضمن بررسی روند توسعه‌یافتگی در سه کشور هنگ‌کنگ، سنگاپور و تایوان، مشهور به ببرهای اقتصادی آسیا، در پی طرح‌ریزی مدلی برای توسعه بر مبنای یافته‌هایمان در این سه کشور برآمدیم. در پاسخ به این سؤال که چه متغیرهایی در اجرای موفقیت‌آمیز پروژه‌ی توسعه در این کشورها دخیل بوده‌اند؟ به پنج متغیر یا عامل دست یافتیم:

1- ماهیت دولت در این کشورها: در این مبحث با یاری جستن از یافته‌های آدریان لفت ویچ و طرح مفهوم دولت توسعه‌ای، نقطه‌ی عزیمت توسعه را در اراده‌ی سیاسی پشت سر آن دانستیم و دریافتیم که «توسعه» برای سیاست‌سازان این کشورها، اساساً یک «مسئله» بوده است. وجه دیگر این دولت‌ها، جنبه‌ی آمرانه‌ی آن‌ها بود که به بررسی اهمیت آن در انضباط و تداوم برنامه‌ها و اجرای موفق آنها پرداختیم.

2- فرهنگ (آیین کنفوسیوسی): در این قسمت با طرح نظرات گوناگون و بعضاً متعارض درباره‌ی فرهنگ، بیان داشتیم که نوع خاص آداب و رسوم و نیز نوع قرائت رایج از آیین کنفوسیوس در این کشورها در ایجاد فرهنگ دنیایی، سختکوشی و انباشت سرمایه بوده است؛ در طرح این مسئله از نظریه‌ی انگیزه‌ی موفقیت مک کله لند بهره جستیم و هم‌چنین به رابطه‌ی مستقیم و دو سویه‌ی فرهنگ و ماهیت دولت در این کشورها اشاراتی داشتیم.

3- نیروی انسانی: این مسئله را در دو سطح نخبگان و شخصیت رهبران توسعه‌خواه و نیز وجود نیروی کار ارزان و ماهر و سختکوش - جمعیت چینی - به‌عنوان عوامل منجر به توسعه مورد بررسی قرار دادیم؛ هم‌چنین اشاراتی نیز به بحث توسعه‌ی انسانی - به‌عنوان شاخص توسعه و نیز تداوم‌بخش آن - و تلاش این کشورها در خصوص رشد شاخص‌های توسعه‌ی انسانی و نیز معکوس کردن جریان فرار مغزها، اشاراتی داشتیم.

4- اقتصاد آزاد (بازار): در این قسمت دریافتیم این کشورها به‌رغم ساختار نسبتاً بسته‌ی سیاسی، در بعد اقتصادی بسیار باز عمل کرده‌اند؛ هنگ‌کنگ و سنگاپور عملاً استراتژی اقتصاد آزاد را برگزیدند و تایوان نیز هر چند استراتژی توزیع مجدد را برگزید، اما مانعی نیز بر سر راه اقتصاد آزاد و بازار ایجاد نکرد. نکته‌ی قابل توجه در این کشورها، رابطه‌ی دولت - بازار است که در آن‌ها دولت به‌رغم کنترل و نظارت، بر آزادی بازار تأکید دارد. اقتصاد آزاد در این کشورها را در چهار بعد کار، سرمایه، تکنولوژی و تجارت مورد بررسی قرار دادیم و نیز به نقش سیاست خارجی در حمایت از این اقتصاد اشاره کردیم.

5- ماهیت سیاست خارجی: در این بخش ضمن بیان رابطه‌ی دوسویه میان سیاست داخلی و سیاست خارجی و ضریب توسعه‌یافتگی بر ماهیت سیاست خارجی عنوان کردیم که نوع سیاست خارجی نیز بر ضریب توسعه‌یافتگی مؤثر است؛ نکته‌ی قابل توجه در سیاست خارجی این کشورها را می‌توان در دو مسئله خلاصه کرد: یکی سیاست خارجی معطوف به دیپلماسی اقتصادی به‌جای تأکید بر دیپلماسی سنتی و سیاسی و دیگری غربگرا بودن این کشورهاست که در واقع در راستای اقتصاد آزاد و ابعاد چهارگانه‌ی آن قابل تحلیل می‌باشد.

در پایان نیز بر اساس این متغیرها و رابطه‌ی تنگاتنگ آنها با یکدیگر به یک مدل پنج ضلعی دست یافتیم که ماهیت دولت در رأس آن و فرهنگ و نیروی انسانی نیز در قاعده‌ی آن قرار دارد؛ دو عامل اقتصاد آزاد (بازار) و سیاست خارجی نیز در جناحین این مدل به‌عنوان بازوان آن عمل می‌کنند؛ در قلب این مدل نیز رشد اقتصادی بالای 4 درصد قرار دارد که به‌عنوان تیغ برنده و عامل شتاب‌دهنده به‌سوی توسعه عمل می‌کند که این مدل را «پنجه‌ی توسعه» یا «ستاره‌ی اقبال» نام نهادیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. اسلامی، سعید (1393)، چین از دره اشکها تا سرمایه‌داری اقتدارگرا، **فصلنامه اقتصاد سیاسی بین‌الملل دانشگاه رازی کرمانشاه**، سال اول، شماره اول.
2. ایوانز، پیتر (1382)، **توسعه یا چپاول، نقش دولت در تحول صنعتی**، ترجمه‌ی عباس زنگ باف، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
3. جواد، محمدجعفر (1385)، تعامل اقتصاد و سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران، **فرهنگ اندیشه**، سال پنجم، شماره 19.
4. دادلی سیرز، جرال مایر (1368)، **پیشگامان توسعه**، ترجمه‌ی سید علی‌اصغر هدایتی و علی یاسری، تهران: سمت.
5. درویشی، باقر؛ عسگری، حشمت‌الله (1385)، جهت‌گیری مزیت نسبی برخی از کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا و مقایسه آن با ایران، **پژوهشنامه اقتصادی**، شماره 23.
6. دی‌ریورو، اسوالدو (1383)، **افسانه‌ی توسعه (اقتصادهای ناکارآمد قرن بیست‌ویکم)**، ترجمه‌ی محمود عبدا...زاده، تهران: اختران.
7. سلامی، سیدرضا (1379)، بررسی و مقایسه‌ی تطبیقی عوامل موفقیت در توسعه‌ی صنعتی و فن‌آورانه‌ی برخی کشورهای تازه صنعتی شده‌ی شرق آسیا، **رهیافت**، شماره‌ی 23.
8. شاهنده، بهزاد (1370)، حکومت آمرانه و رشد سریع اقتصادی: تجربه‌ی آسیا، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره‌ی 51-52.
9. شاهنده، بهزاد (1374)، آینده‌ی هنگ‌کنگ: معادله‌ی یک کشور و دو نظام، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره‌ی 97-98.
10. شاهنده، بهزاد (1375)، شیر و اژدها (ارتباط سنگاپور و چین)، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره‌ی 110-109.
11. شاهنده، بهزاد (1376)، امنیت شرق آسیای بزرگ در آستانه‌ی سده‌ی بیست‌ویکم، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره‌ی 115-116.
12. شریعتی، علی (1359)، **تاریخ و شناخت ادیان**، تهران: انتشارات تشیع.
13. شگرو ایشیکاوا (1375)، سیاست تعدیل ساختاری: تجربه‌ی آسیایی، ترجمه‌ی غلامرضا آزاد، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره‌ی 107-108.
14. شیرزادی، رضا (1390)، دولت و توسعه در تایوان، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، شماره‌ی هفدهم.
15. صدربا، مجتبی (1371)، ساختارهای جدید در نظم جهانی، توسعه‌ی اقتصادی در آسیا و ساختارهای سیاسی داخلی، ترجمه‌ی محمود گوهرپی، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره‌ی 97-98.

16. عباسی، مهدی (1385)، دولت توسعه‌خواه در ایران، الگویی برای مطالعه‌ی موانع توسعه در ایران، **فرهنگ اندیشه**، سال پنجم، شماره 19.
17. قادری، سید علی (1370)، **مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
18. گازرانی، سعید (1373)، نقش عوامل فرهنگی در توسعه‌ی اقتصادی - سیاسی کشورهای شرق آسیا، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره‌ی 85-86.
19. گریفین، کیت (1375)، **راهبردهای توسعه‌ی اقتصادی**، مترجمان: حسین زاغفر و محمدحسین هاشمی، تهران: نشر نی.
20. لفتویچ، آدریان (1382)، **دموکراسی و توسعه**، مترجمان: احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
21. لفتویچ، آدریان (1384)، **سیاست و توسعه در جهان سوم**، مترجمان: علیرضا خسروی و مهدی میرمحمدی، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
22. لی کو آن یو (1383)، **سنگاپور از جهان سوم به جهان اول**، ترجمه‌ی مهدی افشار، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی و مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
23. مک کورد، ویلیام (1372)، تبیین فرآیند توسعه اقتصادی در شرق آسیا، ترجمه‌ی سعید گازرانی، **فرهنگ توسعه**، شماره 7.
24. نرجه، کامران (1388)، **بازارشناسی تایوان، کوتاه از کشورها**، شماره 32.
25. نیزبیت، جان (1385)، **آسیا به کجا می رود؟ (روندهای کلان در آسیا)**، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
26. هادی وش، فاطمه (1381)، **کتاب سبز وزارت امور خارجه (سنگاپور)**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
27. هارون الرشید (1385)، **دیپلماسی اقتصادی**، ترجمه‌ی مهدی عباسی، **فرهنگ اندیشه**، سال پنجم، شماره 20.

ب) لاتین

1. Adrian, woods (2002), **Could Africa Be like America**, April.
2. Myron, Weiner & Huntington, Samuel (1987), **Understanding Political Development**. 1987
3. Peter, Berger (Ed) (1988), **In Search Of an East Asian Development Model**. New Brunswick: Transaction Book.
4. Robert, Wade (1991), **Governing the Market**, princeton University Press.
5. Sandbrook, Richard (1990), Taming the African Leviathan, **World Policy Journal**, Vol. 7, N. 4
6. Singapore Goes Regional (1996), **Far Eastern Economic Review**, June 11, 1996. P. 15
7. **AMB Country Risk Report** (2010), Hong Kong, October 29



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی